



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ص وَالْقُرْآنَ ذِی الذِّکْرِ (۱) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ (۲) کَمْ أَهْلَکْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلَا تَحِینَ مَنَاصٍ (۳) وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْکَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ کَذَّابٌ (۴) أَمْ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَّا هَآءَ وَاحِدًا إِنَّ هَآءَ لَشَیْءٌ عَجَابٌ (۵) وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَی آلِهَتِکُمْ إِنَّ هَآءَ لَشَیْءٌ یُرَادُ (۶) مَا سَمِعْنَا بِهَآءِ الْإِلَهِةِ الْآخِرَةِ إِنَّ هَآءَ إِلَّا اخْتِلَاقٌ (۷) أُنْزِلَ عَلَیهِ الذِّکْرُ مِنْ بَیْنِنَا بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْ ذِکْرِی بَلْ لَمَّا یَذُوقُوا عَذَابٍ (۸) أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّکَ الْعَزِیزِ الْوَهَّابِ (۹) أَمْ لَهُمْ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا فَلِیَرْتَفِقُوا فِی الْأَسْبَابِ (۱۰) جُنْدٌ مَا هُنَالِکَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ (۱۱)﴾

ترسیم مهندسی اصول اعتقادی و دعوت مردم به سوی آن

سوره مبارکه «ص» که در مکه نازل شد، عناصر محوری این سوره مثل سوره مبارکه «صافات»، تبیین اصول اعتقادی به ضمیمه خطوط کلی اخلاق و فرهنگ است. اصول اعتقادی؛ یعنی توحید، وحی و معاد یک امر محسوس و مشهود حسّی نیست، غیب است؛ یعنی خدا و اسمای حسّی خدا امر محسوس نیست که کسی با حس و تجربه حسّی آن را درک کند، بلکه وحی و نبوّت و امامت و خلافت و رسالت و عصمت و معجزه و مانند اینها یک امر محسوس نیست تا کسی با چشم و گوش اینها را درک کند. مسئله اعتقاد به قیامت یک امر غیبی است و یک امر محسوس نیست تا آن را درک کند، البته بعد از اینکه وارد آن صحنه شدند محسوس است؛ ولی الآن غیب است. درک و باور کردن این مسائل بدون معرفت‌شناسی عقلی ممکن نیست، زیرا امور غیبی را با حس، با گوش، با چشم

و مانند آن نمی شود ادراک کرد؛ لذا قرآن کریم یک مهندسی رسم کرد و در فضای این فرهنگ هندسی شده مردم را به این اصول دعوت کرد. فرمود بالأخره شما اگر مقلد هستید باید محققانه و عاقلانه مقلد باشید، اگر مرجع و متبوع هستید باید محققانه و عاقلانه متبوع باشید؛ تابع و متبوع هر دو باید عاقل باشند، این دو مرز را در آیات سوره مبارکه «حج»؛ یعنی آیه سه به بعد و هشت به بعد مشخص کرد که قبلاً بحث شد و الآن هم ممکن است اشاره شود. در بخش های دیگر فرمود - حالا یا مقلد یا متبوع یا تابع - وقتی بنا شد عاقل باشید نشانه عقلانیت در این است که اگر چیزی را قبول کردید و نظر مثبت دادید با برهان باشد، نظر منفی دادید با برهان باشد؛ این دو مرز را همراه با آن دو مرز دیگر - این چهار محدوده را - به عنوان مهندسی فرهنگی اصلی تبیین کرد و در این فضا حرف های خودش را پیاده کرد.

در سوره مبارکه «اسراء» و مانند آن فرمود: ﴿لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾<sup>۱</sup> و در بخش های دیگر فرمود: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾<sup>۲</sup> بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) آن طوری که مرحوم کلینی در جلد اول کافی نقل کرد این بود که حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ (سبحانه و تعالی) حَصَّ عِبَادَهُ بَآيَتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ» یکی اینکه «أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا» و دیگر اینکه «وَلَا يَرُدُّوْا مَا لَمْ يَعْلَمُوا»<sup>۳</sup> که این ﴿أَلَمْ يُوْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ قَالْ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾<sup>۴</sup> در قرآن کریم ذکر شده است. حضرت فرمود خدای سبحان دو طرف مرز دیواره زندگی بشر را محکم بست؛ کسی در طرف اثبات حق عبور ندارد، چون سرش به دیوار بلند می خورد، مگر اینکه محقق باشد و در طرف نفی هم اگر بخواهد از این طرف عبور کند و چیزی را سلب یا نفی کند سرش به دیوار می خورد، باید قاطع باشد ﴿أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾، ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾، طبق این آیات وجود مبارك امام صادق برابر نقل مرحوم کلینی در جلد

۱. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۲. سوره یونس، آیه ۳۹.

۳. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۱، ص ۴۳.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۶۹.

اول کافی فرمود که این دو مرزبندی را خدا انجام داد؛ اگر انسان بخواهد نسبت به چیزی فتوا دهد، اثبات کند و رأی مثبت دهد باید محققانه باشد و اگر بخواهد چیزی را نفی کند باید محققانه باشد، این دو طرف دیوار بلندی است که بسته است. در سوره مبارکه «حج» آیه سه فرمود: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ﴾؛ وقتی محققانه نبود این تابع به دنبال هر حرفی حرکت می‌کند، پس اگر کسی تابع بود باید محققانه تابع باشد وگرنه ﴿يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ﴾. در همان سوره مبارکه «حج» آیه هشت و نه فرمود: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ \* ثَانِي عَطْفُهُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾، در آیه سه فرمود کسی که محقق نبود «ضال» است و در آیه هشت و نه می‌فرماید کسی که محقق نبود «مُضِلَّ» است، آن برای تابع و «مُقِلِّد» است و این برای متبوع و «مُقِلِّد»، بنابراین انسان یا تابع است یا متبوع، یا اثبات می‌کند یا نفی، این مهندسی دین است؛ در این فضای فرهنگی آن وقت حرف‌های خودش را پیاده کرد، گفت خدا هست، واحد است و «لا شريك له» که اینها را با برهان باید فهمید؛ وحی هست، عصمت هست، رسالت هست، خلافت هست که اینها را با برهان باید فهمید؛ بهشت هست، جهنم هست، شفاعت هست، ابدیت هست که اینها را با برهان باید فهمید؛ هم معرفت‌شناسی را از حس و تجربه ترقی داد و هم محدوده و مرز زندگی را با این مهندسی فرهنگی بست و کامل کرد که انسان هر حرفی را نزند، هر جایی نرود، پیرو هر کسی نباشد و مانند آن.

### حس‌گرایی مشرکان علت تعجب آنان در مواجهه با اصول اعتقادی

فرمود چون اینها در این فضا زندگی نکردند و از این آب و هوای فرهنگی و علمی و برهانی مدد نجستند، هم در مسئله توحید تعجب می‌کنند، هم در مسئله وحی و نبوت تعجب می‌کنند و هم در مسئله معاد. همه جا می‌گویند چیز عجیب و شگفتی است، مگر می‌شود انسان بعد از مرگ زنده باشد؟! مگر می‌شود کسی پیغمبر باشد؟! مگر می‌شود کثرت برطرف شود و وحدت بیاید؟! «آله» رخت بربندد و يك «اله» در عالم باشد؟! همیشه در تعجب هستند. در هر بخشی از این موارد که می‌گویند اینها تعجب می‌کنند و اختصاصی به يك بار ندارد. در همین سوره

مبارکه «ص» که محلّ بحث است، سه جا هم درباره توحید، هم درباره وحی و نبوّت و هم درباره معاد سخن از تعجّب است؛ درباره این امور سه گانه - که اول از وحی و نبوّت شروع می کند - آیه چهار این است که ﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ﴾<sup>۵</sup> و در آیه پنج این است که ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِهَاءً وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾، چون بالاتر از حس و تجربه را درك نمی کنند، مسئله بطلان كثرت «آله» و وحدت اله «الله» عالم را امر تعجّبی می دانند و چون مسئله وحی و نبوّت را درك نمی کنند، اگر کسی به مقام نبوّت برسد و بگوید فرشته وحی بر من نازل می شود تعجّب می کنند و چون مسئله معاد را که غیب است درك نمی کنند، اگر از آینده غیب خبری بشنوند می گویند عجیب است ﴿إِذَا مَزُقْتُمْ كُلٌّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾<sup>۶</sup> يك چیز عجیبی است. طلیعه سوره مبارکه «ق» نیز با تعجّب شروع می شود که اینها از همان اول مسئله معاد را با تعجّب تلقی کردند؛ در سوره مبارکه «ق» فرمود: ﴿ق وَالْقُرْآنَ الْمَجِيدِ \* بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ \* أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾<sup>۷</sup> يك چیز عجیبی است، مگر انسان بعد از مرگ زنده می شود؟! اینها خیال می کنند که معنای معاد این است که اینها از قبرستان در بیایند و بیایند در کوی و برزن، در همین دنیا زنده شوند، در حالی که انبیا آمدند گفتند انسان، مهاجر است و از این عالم رخت برمی بندد، وارد عالم دیگر می شود و آن جا زنده است؛ انسان نمی میرد، انسان از این جا هجرت می کند و اگر مرگ صبغه عدمی دارد برای این است که نسبت به دنیا رهایی است، پس در هر سه جا اینها مشکل تعجّب زدگی دارند و برهانی ندارند، یا تعجّب است یا استبعاد، خودشان هم صریحاً اعتراف می کنند ﴿وَمَا نَحْنُ بِمُستَقِینَ﴾<sup>۸</sup> ما یقین نداریم، اینها باید بفهمند که استبعاد غیر از استحاله است؛ استحاله یعنی محال است، وقتی محال شد جای باور کردن نیست، اما وقتی نسبت به امر حسّی باشد مستبعد است، وقتی نسبت به امر عقلی باشد که مستبعد نیست.

پرسش: استاد! این توحید افعالی برای محققانی مثل فخر رازی هم که اشعری مذهب هستند مشکل است.

۵. سوره سبأ، آیه ۷.

۶. سوره ق، آیات ۱ - ۳.

۷. سوره جاثیه، آیه ۳۲.

پاسخ: الآن سخن از توحید افعالی نیست، سخن در این است که در عالم يك فاعل مؤثر است و آن خدای سبحان است، ذات اقدس الهی يك مدبّر است و جهان را دارد می‌گرداند؛ حالا یا با جبر است که اشاعره می‌گویند یا با تفویض است که معتزله می‌گویند یا با بطلان جبر و تفویض و امر بین الامرین است که امامیه می‌گویند و مانند آن؛ ولی کارگردان عالم يك نفر است.

### لزوم تفکیک بین تکوین و تشریع در عصمت فرشته‌ها

مطلب بعدی که در جریان عصمت فرشته‌ها مطرح شد این است که يك نظام تکوینی است و در نظام تکوینی هیچ‌کسی اشتباه نمی‌کند نه موجودات آسمانی، نه موجودات زمینی، نه جماد، نه نبات، نه حیوان، نه انسان، نه فرشته، نه جن، چون در نظام تکوین رهبری همه را برابر سوره مبارکه «هود» ذات اقدس الهی به عهده گرفت ﴿مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا﴾؛ هیچ موجودی نیست مگر اینکه پیشانو و پیشانی، جبهه و جبین او را خدا دارد يك، خدا به کدام سمت رهبری می‌کند؟ ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾<sup>۸</sup> دو، پس همه موجودات به رهبری «الله» اداره می‌شوند يك و «الله» هم ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ است دو، ﴿مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾<sup>۹</sup> سه، پس همه در راه مستقیم از نظر تکوین هستند و هیچ‌کسی خلاف نمی‌کند. در مسئله تکوین سخن از معصیت و غیر معصیت نیست؛ لذا در نظام تکوین همان‌طوری که عملکرد ابر این‌طور است، باد این‌طور است، نسیم این‌طور است، فضا و هوا این‌طور است فرشته‌ها هم همین‌طور هستند؛ اما بحث در عصمت و امثال عصمت در نظام تشریع است، گاهی ممکن است خلاف کنند، فراموش کنند و مانند آن، اگر دلیل قطعی ما داشته باشیم که جمیع ملائکه چه «ملائكة الأرض»، چه «ملائكة السماء» و چه ملائکه‌ای که مسئول امور دریایی، صحرایی، آبی و غیر آبی هستند آنها هرگز ﴿لَا

۸. سوره هود، آیه ۵۶.

۹. سوره مریم، آیه ۶۴.

يَعْصُونَ اللَّهَ<sup>۱</sup> «نأخذ به»، اما چنین برهان قطعی اقامه نشده است. غرض این است که تکوین یعنی تکوین و

تشریع یعنی تشریع؛ بحث در تشریع است، هرگز در تکوین نیست و نباید خلط کرد.

### تکوینی بودن اعمال فرشتگان

پرسش: ببخشید! اگر فرشتگان بخواهند اشتباه کنند باید اختیار باشد، بعد پیامبری برای آنها آمده باشد....

پاسخ: پیامبر دارند و پیامبران‌شان اگر اذن داشته باشند انبیای الهی هستند. اینها که تکلیف ندارند و در شریعت نیستند، اگر فضای شریعت باشد، اشتباه نکنند و مانند آن، اینها رهبری می‌خواهند. برای فرشته پیامبری، وحی‌ای، نبوتی، کتابی و چیزی قرآن کریم نقل نکرده که اینها انبیایی دارند، مأمورانی هستند، صُحُف آسمانی دارند؛ اینها برابر همان نظام تکوینشان عمل می‌کنند و در نظام تکوین هم که خب جای برای عصیان به این معنا نیست. اگر برخی از اینها بخواهند برابر سوره «انبیاء» که قرآن فرض کرده و فرمود اگر کسی بیراهه برود و چنین ادعایی داشته باشد ﴿ذَلِكَ تَجْزِيَةُ جَهَنَّمَ﴾<sup>۲</sup> که در سوره «انبیاء» بود برای همین است، اگر فرشته‌ای بخواهد بیراهه برود ﴿تَجْزِيَةُ جَهَنَّمَ﴾؛ ولی برای فرشتگان سخن از وحی و نبوت و رسالت نبود؛ لذا فرمود «ما خلقت الجن و الانس و الملك الا ليعبدون»، فقط درباره جن و انس است که فرمود: ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾<sup>۳</sup>. غرض این است که می‌فرماید اگر تعجب هست حرف اینها تعجب‌آور است برای اینکه اینها خیال می‌کنند عالم یله و رهاست و هر که هر کاری کرد، کرد؛ این حرف تعجب‌برانگیز است.

پرسش: فرشته‌ها مگر مجردات تام عقلی نیستند؟

دلیلی نداریم که اینها مجرد تام عقلی هستند، اگر مجرد تام عقلی باشند یقیناً نظیر همان حاملان عرش و نظیر مسئولان وحی که ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ﴾<sup>۴</sup> یقیناً معصوم هستند. يك موجود مجرد

۱. سوره تحریم، آیه ۶.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۹.

۳. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

۴. سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

مجرد عقلی که گناه نمی‌کند، اما اثبات بشود که اینها بدن ندارند، بدن لطیف ندارند و جسم نیستند این مورد اثبات می‌خواهد، ما از کجا بفهمیم؟ هر قطره بارانی که می‌آید يك فرشته آن را همراهی می‌کند، کثرت اینها نشان می‌دهد که تمیزی دارند و تمیز اینها به ذاتشان نیست، اگر به ذاتشان باشد که متباینات می‌شود؛ بالأخره يك نحوه کثرتی برای اینها فرض می‌شود.

### تعجب برانگیز بودن سخن مشرکان در بی‌حسابی کار عالم

در سوره مبارکه «رعد» فرمود اگر تعجب است حرف اینها تعجب برانگیز است، اینها خیال می‌کنند عالم رهاست و هر کسی هر کاری می‌خواهد بکند، نه حسابی دارد و نه کتابی دارد؛ این همه ستم‌هایی که در عالم هست هیچ حسابی ندارد ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى﴾<sup>۱</sup> و عالم باید با همین بگردد. این حرف شما عجیب است، نه حرف انبیا که می‌گویند حساب و کتابی در عالم هست. در آیه پنج سوره مبارکه «رعد» فرمود: ﴿وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ﴾ که می‌گویند: ﴿إِذَا كُنَّا تُرَاباً أَوْ إِنْ كُنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ اینها که منکر معاد هستند حرفشان تعجب برانگیز است، زیرا معنای حرفشان این است که عالم رهاست و هیچ نظم، حسابی، کتابی، عدلی، قسطی در عالم نیست، هر که هر چه کرد، کرد ﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ﴾<sup>۲</sup> بدون پاداش، بلکه باید عدلی، حکمی، جایی باشد که به حساب‌ها رسیدگی شود. ﴿وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَاباً أَوْ إِنْ كُنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾؛ بله خلق جدید دارید، منتها خلق جدید این نیست که از قبرستان‌ها در کوی و برزن بیایند، خلق جدید این است که این کاروان به سمت ابدیت حرکت می‌کند؛ انسان هرگز نمی‌میرد و نمی‌پوسد، مرگ را می‌میراند يك، وارد نشئه دیگر می‌شود و برای ابد زنده است دو. اگر شما این را بخواهید درک کنید که با معرفت‌شناسی حسّی ممکن نیست؛ يك برهان عقلی می‌خواهد که روح مجرد است، يك برهان عقلی می‌خواهد که ما عالم مثال داریم، يك برهان عقلی می‌خواهد که عالم هدفمند

۱. سوره طه، آیه ۶۴.

۲. سوره دخان، آیه ۲۵.

است، يك برهان عقلی این است که نشئه حرکت، نشئه آزمون است و نمی تواند هدف باشد، این جا به هر که هر چه دادند آزمون است و نمی تواند پاداش باشد، پاداش در يك نشئه دیگری است که آن جا دیگر جای تکلیف نیست، اینها را که دیگر حس و تجربه حسّی درك نمی کند؛ لذا قرآن کریم اول مهندسی کرده، پیروانش را در این فضای مهندسی جا داده، بعد حرف ها را به اینها منتقل کرده و بعد فرمود آنها که این حرف را نمی پذیرند برای این است که بیرون دروازه هستند؛ اینها در آن فضای مهندسی راه پیدا نکردند و اگر آنها تعجب می کنند، حرف آنها تعجب برانگیز است؛ مگر می شود عالم رهبر نداشته باشد؟! مگر می شود عالم يك مدبّر نداشته باشد ولی نظم همچنان باشد؟! مگر می شود عالم هدف نداشته باشد و هر کس هر چه کرد رها و آزاد باشد؟! بنابراین این سه تعجّبی که آنها مطرح می کنند، در این سوره مبارکه «ص» با تعبیرات گوناگون نقد شده و نفی می شود.

### مشکل مشرکان در پذیرش حق و تهدید آنها به نابودی

فرمود مشکل جدیّ اینها همان عزّت بی جا است يك، داعیه اختلاف داشتن است دو که «كُلُّ يَجْرُ النَّارَ إِلَى قَرْصِهِ»<sup>۱</sup> این دو سبب از اسباب فساد نمی گذارد اینها اتحاد پیدا کنند يك، نظم دینی را بپذیرند دو؛ ﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ﴾<sup>۲</sup> يك، ﴿وَوَشِقَاقٍ﴾<sup>۳</sup> دو، هر کدامشان داعیه ای دارند «كُلُّ يَجْرُ النَّارَ إِلَى قَرْصِهِ»، بعد می فرماید به اینها هشدار بده که بسیاری از کسانی بودند که قبل از اینها بودند و مقتدرتر از اینها بودند که ما اینها را خاك كرديم ﴿كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا﴾<sup>۴</sup> ندا دادند و استغاثه کردند که به داد ما برسید پاسخ آنها این است که ﴿وَلَا تَحِينَ مَنَاصٍ﴾<sup>۵</sup> الآن جا برای نجات نیست. در سوره مبارکه «سبا» و مانند آن هم گذشت اینهایی که الآن در مکه هستند و خیلی اولدرم و بولدرم می گویند اینها ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾<sup>۶</sup> ما کسانی را از بین بردیم که اینها يك دهم قدرت مالی و سیاسی گذشته ها را نداشتند، ﴿مِعْشَارَ﴾ یعنی يك دهم؛ ﴿وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ﴾<sup>۷</sup>، بعد به

۱. معجم اللغة العربية المعاصرة، ص ۲۳۷؛ «مثل، يُضْرَبُ لِمَنْ يُوَثِّرُ نَفْسَهُ عَلَى غَيْرِهِ يَرِيدُ الْخَيْرَ لِنَفْسِهِ فَقَطْ».

۲. سوره سبا، آیه ۴۵.



جریان قارون که می‌رسد که ﴿إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ﴾<sup>۱</sup> می‌فرماید قارون باید بداند که ما کسانی را قبل از قارون از بین بردیم که ﴿أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً﴾<sup>۲</sup> از او مال‌دارتر و متمکن‌تر بودند و در جریان قوم «عاد» که می‌رسد می‌فرمایند سفرهای قشلاقی‌شان به‌جا، بیلاقی‌شان به‌جا، خانه‌های بیلاقی و قشلاقی‌شان به‌جا و اینها این‌طور نبودند که در سفرهای بیلاقی‌شان در دامنه‌های کوه ویلا بسازند، اینها به قدری مقتدر بودند که از کوه خانه ساختند؛ یعنی این سنگ‌های کوه را برای خودشان جای پذیرایی، هال، خواب و همه امکانات را از کوه درست کردند که ﴿تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ﴾<sup>۳</sup>؛ لذا فرمود: ﴿لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾<sup>۴</sup> فرمود در تمام روی زمین مثل قوم «عاد» کسی نبود، برای اینکه دیگران بالأخره می‌رفتند دامنه کوه ویلا می‌ساختند، اما اینها کوه را خانه ساختند. چه امکاناتی بود که انسان آن قدر کوه را بتراشد که همه دستگاه سلطنتی را با خود کوه پیاده کند؛ لذا ﴿لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾. فرمود ما همه اینها را خاك کردیم، حالا شما چه می‌گویید؟! ﴿كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا﴾؛ ندا دادند که به داد ما برسید، پاسخش این است که ﴿وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ﴾؛ الآن جای ناله و فریاد و دادرسی نیست.

#### بررسی مصادیقی از تعجب مشرکان در اصول اعتقادی

﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ﴾، اینها يك مشکل جدی داشتند؛ يك بار می‌گفتند که در بین عرب اگر بنا شد کسی پیامبر شود، یکی از بزرگان مکه یا طائف باید باشد که در سوره مبارکه «زخرف» شرح آن خواهد آمد که ﴿لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾<sup>۵</sup>؛ اگر نژاد عرب بنا شد پیامبر داشته باشد، باید فلان شخص ممتاز طائفی یا مکی باشد. گاهی ﴿مِنْهُمْ﴾ یعنی از جنس بشر، اگر از جنس بشر باشد ایشان اشکال می‌کنند و

۱. سوره قصص، آیه ۷۶.

۲. سوره قصص، آیه ۷۸.

۳. سوره شعراء، آیه ۱۴۹.

۴. سوره فجر، آیه ۸.

۵. سوره زخرف، آیه ۳۱.

می‌گویند که بشر نمی‌تواند پیامبر باشد؛ در اوایل سوره مبارکه «انعام»<sup>۱</sup> گذشت که اگر رسالت حق است و از طرف «الله» کسی بیاید و پیام او را برساند، الاّ ولا بد باید فرشته باشد که قرآن کریم فرمود اگر فرشته باشد که با شما تماس ندارد و شما او را نمی‌بینید، حجت بر شما نیست، اُسوه برای شما نیست، حرف‌های خودتان را نمی‌توانید به آنها منتقل کنید؛ لذا الاّ و لا بد ﴿مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا﴾<sup>۲</sup> و مانند آن. فرمود اگر از نظر نژاد بخواهند بگویند، چنین تعجّبی دارد و از نظر بشر باشد، آن تعجّب را دارند ﴿أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ﴾.

در همه این قسمت‌ها ملاحظه بفرمایید اول فرمود: ﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ در این جا اسم ظاهر آورد که ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ﴾ فرمود، بعد ضمیر ﴿مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ يك، ﴿وَعَجِبُوا﴾ دو، ﴿جَاءَهُمْ﴾ سه، ﴿مُنْذِرٌ مِنْهُمْ﴾ چهار، چهارتا ضمیر جمع مذكر سالم را به اینها برگرداند، اما این جا اگر می‌فرمود «و قالوا» مناسب هم بود، اما برای بیان دو نکته به جای ضمیر، اسم ظاهر آورد: یکی اینکه تمام حرف‌های اینکه منشأش کفر است و دیگر اینکه اگر ما بخواهیم اینها را سرکوب کنیم به استحقاق کفر اینهاست، براساس این نکته از ضمیر به اسم ظاهر توجه داده شد؛ ﴿وَقَالَ الْكَافِرُونَ﴾ اگر می‌فرمود «و قالوا» در برابر آن چند ضمیری که ذکر شد هماهنگ بود، اما فرمود: ﴿وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾، چون وقتی وحی نیست، رسالت نیست - معاذ الله - سحر است و این شخص هم کذاب است و کذاب هم همان‌طور که در بحث قبل ملاحظه فرمودید به این معنا نیست که حرفه‌اش دروغ است و نه یعنی اینکه پُر دروغ‌گوست؛ یعنی يك ادّعای بزرگی کرده است، اگر کسی يك خبر بزرگی دهد که به زعم اینها دروغ باشد، این را می‌گویند «افاك» و «كذاب» که «كذاب» بودن جعفر کذاب هم از همین قبیل است، نه اینکه او پُردروغ بود یا پیشه و حرفه او دروغ بود.

تعجّب اینها چیست؟ یکی در مسئله وحی و نبوت است و دیگری ﴿أَجْعَلِ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا﴾ در جریان وحی و نبوت همان‌طوری که در سوره مبارکه «زخرف» خواهد آمد و الآن این جا هم آن را نفی می‌کنند در آیه سی به

۱. سوره انعام، آیات ۸ و ۹؛ ﴿وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلِ عَلَيْنَا مَلَكٌ الْآمُرُ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ \* وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ﴾

۲. سوره یوسف، آیه ۱۰۹.

بعد فرمود: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ﴾ \* وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ؛<sup>۱</sup> در آن سوره فرمود که مگر تقسیم رحمت الهی یعنی نبوت و رسالت و ولایت و خلافت و عصمت و حجیت دست اینهاست؟! ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾؛ روزی‌های ظاهری اینها به دست ماست، چه رسد به رزق‌های معنوی ﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾،<sup>۲</sup> این درباره آن توقع بی‌جایی که داشتند که باید ﴿عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ باشد.

اما درباره توحید گفتند: ﴿أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِهَاءً وَاحِدًا﴾؛ فرمود هیچ‌کسی نیست ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾،<sup>۳</sup> این ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ بازگشتش به این است که «الله» «اله» است؛ یعنی الوهیت برای «الله» است، شما «الله» را که قبول دارید؛ «الله» یعنی ذات نامتناهی مستجمع جمیع کمالات علمی و عملی که الوهیت چنین ذاتی است، غیر از «الله» کسی نیست تا اینکه الوهیت داشته باشد ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾،<sup>۴</sup> اصل این ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ این است که ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾، «الله» باید «اله» باشد و غیر از «الله» که کسی نمی‌تواند «اله» باشد، این «لا» را آوردند برای اینکه حصر را بفهمانند بازگشت آن به «اللَّهُ إِلَهٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» است که غیر از «الله» کسی نمی‌تواند «اله» باشد؛ اینها تعجب می‌کردند و می‌گفتند مگر يك موجود می‌تواند کلّ این عالم را اداره کند؟! «آله» کثیر باید باشد؛ یکی حیات را، یکی ممات را، یکی رزق را، یکی شفا را، یکی دریا را، یکی صحرا را و مانند آن، ادراک اینکه يك حقیقت نامتناهی ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾<sup>۵</sup> باشد، ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾<sup>۶</sup> و بصیر<sup>۷</sup> باشد برای اینها دشوار بود؛ لذا می‌گفتند: ﴿أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِهَاءً وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾؛ عجیب و عجاب، عریض و عراض، کبیر و

۱. سوره زخرف، آیات ۳۰ و ۳۱.

۲. سوره زخرف، آیه ۳۲.

۳. سوره صافات، آیه ۳۵؛ سوره محمد، آیه ۱۹.

۴. سوره بقره، آیه ۲۵۵؛ سوره آل عمران، آیه ۲.

۵. سوره بقره، آیه ۲۰.

۶. سوره بقره، آیه ۲۹.

۷. سوره بقره، آیه ۹۶؛ ﴿وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾.

کُبار هر کدام از اینها یکی است، منتها یکی بیشتر از دیگری می فهماند؛ در عریض و عُراض، عُراض مبالغه عریض است و در کبیر و کُبار هم این طور است؛ گاهی کُبار مشدد می شود ﴿مَكْرَأُ کُبَّارًا﴾<sup>۱</sup> که آن مفرد است و جمع نیست، گاهی هم «عُجَاب» ممکن است گفته بشود که این «عُجَاب» هم مفرد است و جمع نیست، ﴿مَكْرُوا مَكْرَأُ کُبَّارًا﴾؛ یعنی «مکراً کبیراً». این جا گاهی به صورت «عَجَب» است و گاهی به صورت «عُجَاب» که صیغه مبالغه «عجب» است.

### علت انکار مشرکان در برابر دعوت انبیا

بعد فرمودند اینها گفتند دو مطلب است؛ یکی اینکه ما هدفی داریم که باید این را حفظ کنیم و دیگر اینکه اینها هم به دنبال هدفی می گردند، رسول - معاذ الله - به دنبال هدف ریاست و حکومت و قدرت می گردد ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾ و ما هم اصل و مکتبی داریم که مراد ماست و باید آن را حفظ کنیم. این ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾ تنها به این معنا نیست که پیامبر فقط به قصد ریاست و حکومت است شما باید جلوی کار و مراد او را بگیرید، نه چنین نیست؛ ما هم مکتبی داریم، مرادی داریم، مقصدی داریم، مقصودی داریم و آن را هم باید حفظ کنیم. ﴿وَإِنَّا لَمَلَأُ مِنْهُمْ﴾ رفتند در محفلی یا اینکه هر کدام به جایی رفتند و به یکدیگر می گفتند که بروید فکر کنید و برنامه ریزی کنید تا اینکه هم مکتب ما محفوظ بماند يك، هم اینکه این شخص داعیه دار به مراد خودش نرسد دو؛ یعنی هم ما مرادمان را حفظ کنیم و هم او به مرادش نرسد ﴿أَنۡ أَمْشُوا۟ وَاصْبِرُوا۟ عَلٰٓیٰ آلِهَتِكُمْۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾، یعنی حفظ مکتب شرك ﴿لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾، ﴿إِنَّ هَٰذَا﴾؛ یعنی داعیه ای که این مرد دارد، چیزی است که می خواهد حکومت کند، ریاست کند و بساط شما را جمع کند که ﴿يَتَفَضَّلَ عَلَیْكُمْ﴾ که در بحث دیروز خوانده شد همین است. حرف فرعون هم این بود که او ﴿يُرِيدُ﴾ که شما را از سرزمین تان بیرون کند، طریقه مثلاً شما و تمدن شما را زیر سؤال ببرد و بر شما حکومت کند. ﴿إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُّ﴾، چرا؟ برای اینکه این حرفی که او می زند را ما از جایی نشنیدیم، هیچ کسی در این

دوره و در این عصر چنین حرفی هم نزد و سابقاً هم که ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۱</sup> وقتی ما چیزی را نشنیدیم يك حرف نو باشد دلیلی بر اعتبار آن اقامه نشده، حتماً سحر است و کذب و مانند آن است.

### مقصود از وجود «نذیر» برای همه امت‌ها

پرسش: ... این با آیه ﴿إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾<sup>۲</sup> منافات ندارد که حرفش جدید است....

پاسخ: هیچ امتی نبود مگر اینکه پیامبر داشت، نه اینکه هر لحظه به لحظه پیامبر بود بعد از پیامبر، ائمه (علیهم السلام)، اوصیا بودند بعد علما حفظ می‌کردند؛ این دوران فترت همین‌طور بود، بین هر پیامبری با پیامبر دیگر مدت‌ها فاصله بود که به وسیله اوصیا و علما حفظ می‌شد. این ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾<sup>۳</sup> که فرشته‌ها در قیامت به دوزخیان می‌گویند، معنایش این نیست که مگر پیامبر چهره به چهره در خانه شما نیامده، اگر فرشته به دوزخیان می‌گوید ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ معنایش این نیست که مگر پیامبر به شما نگفت؛ آن وقت‌ها که جمعیت کم بود - نظیر صدر اسلام - آن وقت‌ها هم برای خیلی‌ها میسور نبود که چهره به چهره با خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتگو داشته باشند، مگر حضرت به همه روستاهای دوردست می‌رفت؛ این ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾ بیان می‌دارد آیا صدای پیامبر را علما به گوش شما نرساندند؟! مگر در فلان مسجد نشنیدی؟! مگر در فلان حسینه نشنیدی؟! مگر از فلان امام جماعت نشنیدی؟! از فلان امام جمعه نشنیدی؟! مگر در فلان کتاب نخواندی؟! اینها حرف‌های انبیا را به شما گفتند. اینکه در سوره «توبه» فرمود: ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾<sup>۴</sup> اینها که رفتند در شهر و روستای خودشان انداز کردند حجّت بالغه الهی شد، همین‌ها کسانی هستند که فرشته‌ها در قیامت به آن شهری یا روستایی می‌گویند مگر فلان عالم، در فلان منبر، در فلان مسجد این حرف‌ها را به تو نگفت؟! ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾، این‌طور نیست که برای هر زمان و زمینی، در هر منطقه و کوی و برزنی يك

۱. سوره مؤمنون، آیه ۲۴.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۴.

۳. سوره ملک، آیه ۸.

۴. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

پیامبر باشد؛ لذا فترت بود، در سوره مبارکه «جمعه» هم دارد که اینها در حال غفلت بودند و آبای اینها هم غافل بودند. زمان فترت چند سال بود پیامبر نمی آمد؛ ولی حجت الهی بود. هیچ عصر و مصری نبود که حجت الهی نباشد. فرمود ما این حرفها را نشنیدیم ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ﴾ این شخص این حرفها را از خودش درآورده ﴿أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا﴾؛ با بودن همه این رجال در بین مکه و مدینه و طائف و امثال ذلك او تنها پیامبر بود؟!

پاسخ ذات اقدس الهی به تعجب مشرکان در اصول اعتقادی

آن گاه ذات اقدس الهی می فرماید: ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي﴾ ما قرآن آوردیم ﴿ذِي الذِّكْرِ﴾ که نام الهی و اسمای الهی هست و اینها را نامور می کند و می ماند، اینها در این ذکر و در نام الهی تردید دارند و شک دارند و نمی پذیرند، ﴿بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابٍ﴾ هنوز عذاب ما را نچشیدند، اینها تا عذاب نچشند آن ﴿فَنَادَوْا﴾ دامنگیرشان نمی شود و استغاثه نمی کنند. اینکه شما می گوید چرا فلان کس پیامبر شد، مگر مسئول نبوت شما هستید؟ ﴿أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ \* أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ اول يك اصل کلی را فرمود، فرمود خزائن آسمان و زمین که به دست شما نیست؛ ذکر خاص بعد از عام، ذکر جزئی بعد از کلی، ذکر زیرمجموعه بعد از جامع این است ﴿أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ مُلْك «سماوات» و «أرض» زیرمجموعه ﴿خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup> است، چون ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾؛<sup>۲</sup> هیچ چیزی نیست از مُلْك و ملکوت مگر اینکه خزینه دارد يك و چند خزینه دارد دو، همه خزائن نزد خداست سه، ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾ نه «خزینته»، «لكل شی خزائن» يك شیء دارای چندین مخزن است و مخازن تك تك اشیا نزد خداست ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ﴾ نه «خزینته»، این اصل جامع است. «سماوات» و «أرض» زیرمجموعه این اصلی است که در سوره مبارکه «حجر» مشخص شده است. فرمود خزائن الهی که ندارند و گوشه ای از خزائن الهی هم در دست اینها نیست ﴿أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا﴾ اینها بروند در آسمان ببینند چه خبر است، زیر زمین بروند ببینند چه خبر است؛

۱. سوره منافقون، آیه ۷.

۲. سوره حجر، آیه ۲۱.

اینها نه زیر زمینی هستند و نه آسمانی، از کجا خبر دارند؟ چرا تعجب می‌کنند؟ چرا می‌گویند فلان شخص پیغمبر شده و ما نشدیم؟ مگر اسرار عالم دست شماست؟! شما فقط از دو وجه ذهنتان باخبر هستید، از کجا باخبرید؟! ﴿أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ﴾، اگر مالک هستند بروند بالا ببینند در آسمان چه خبر است ﴿جُنْدُ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ﴾؛ اینها فقط جزء سپاهیان هستند که مرگ، ویرانی، «تبار» و «تدمیر» دامن‌گیر آنها شده و نشانه آن هم قصص انبیاست که الآن نقل می‌کنیم، آن وقت قصه چند پیامبر را نقل می‌کند.

«و الحمد لله ربّ العالمین»